

## تآتر هندی

از : جمشید بهنام



تآتر هندی يك هنر كاملا ملي است كه از تمدن باستانی هند سرچشمه گرفته است و وجود بعضی همبستگی‌ها میان تآتر یونانی و هندی دلیل آن نباشد كه این هنر نخستین بار بوسیله هنرمندان یونانی در هندوستان راه یافته باشد. یونانی‌ها فقط در صحنه سازی به هندی‌ها كمك كردند و بدین ترتیب نمایشنامه های مذهبی كه بار قس های گوناگون زندگی «كربشنا» و دیگر خدایان را مجسم میساختند صورت نوی بخود گرفتند و نیز موضوع های مذهبی جای خود را بزندگی حقیقی و یا خیال و افسانه دادند.

درام هندی معمولاً يك نمایشنامه غنائی است. مردم هند به تفكر و تعمق در مسائل روحی و ماوراء الطبیعه بسیار علاقه مندند. این خصوصیت و عوامل دیگری كه از آئین بودا و وضع زندگی در این سرزمین ریشه میگیرند باعث شده كه نمایشنامه های هندی با تآثری های جاودانی یونان و نمایشنامه های انگلیسی تفاوت زیاد داشته باشد. شاعر هندی همینكه موضوع نمایشنامه خود را از میان افسانه های حماسی یا اساطیری ملت خود یافت به توسعه دادن همان موضوع اصلی میپردازد و در عین اینکه زیبایی و خوش آهنگی اشعار زیاد توجه دارد هدف اصلی او نشان دادن احساسات قهرمانان و خصوصاً تأثیرات طبیعت تروتمند سرزمین هند بر روی قهرمانان میباشد. بدینسان جنگلهای وحشی و دست نخورده دشت های بی پایان و سپیده دم آرام تأثیر بزرگ در نمایشنامه ها دارند، ولی در بیشتر موارد قهرمانان مجذوب زیبایی های جسمانی میشوند كه معمولاً در قهرمان زن نمایشنامه تجلی میکند. ساختمان نمایشنامه های هندی آزاد و ابتكاری است. کنایه و سبیل مقام اول را دارد. اصولاً لطف تآتر هند در همین سبیلها است. از « وحدت های سه گانه » ( وحدت مکان، زمان، موضوع )، كه آنقدر یونانی‌ها بآن اهمیت میدادند خبری نیست. تغییرات صحنه ها

مداوم و ناگهانی است. عوامل غم انگیز و خنده آور در کنار هم قرار میگیرند. و شعر و نثر باهم میآمیزند.

\*\*\*

بعنوان مثال از «کالسهه سرخ» که توسط «سودواکا» Soudvaka در قرن ششم میلادی نوشته شده یاد میکنیم:

وقایع در شهر زیبا و ثروتمند: «Ujjayini» روی میدهد. پادشاه مستبد این شهر که هیچگاه در صحنه ظاهر نمیشود در میان سایه اسرار انگیزی که احاطه اش کرده است فرمانهای ظالمانه ای صادر میکند. ستمگری فرمانروا میان مردم شهر همدردی و همگامی عجیبی ایجاد کرده است. در سراسر شهر فقری نیست که از کمک های Charudata «شاروداتا» ی نیکوکار بهره مند نشود. ولی او بر اثر احسان زیاد ثروت خود را از دست میدهد و جز نام نیک چیزی برایش نمی ماند. همه او را ترک میگویند، اما فقر نمیتواند طینت و صفات قهرمان را دگرگون کند، زیرا «عاقل بشعله ای میماند که اگر هم سرنگون شود همچنان بسوی آسمان سر میکشد» Vasantasena «واسانتاسنا» ی زیبا بکمک شاروداتا میشتابد و او زنی هر جایی است که چون در این طبقه بدنی آمده محکوم است که باین تنگ تن دردهد. ولی طینتی پاک دارد و از بخشش لذت میبرد. بدینسان دو وضع متضاد در برابر هم دیده میشود: «شاروداتا» مرد ثروتمندی است که بدبخت شده و «واسانتاسنا» زن بیچاره ای است که قلبی پاک دارد و بر اثر ستمگری قوانین اجتماعی بی آنکه خود گناهی کرده باشد جزء طبقه پست بشمار میرود. مانعی بزرگ این دو دل داده را از هم جدا میکند. ولی «عشق» با «سرنوشت» بجدا ل برمیخیزد و آنها را مغلوب میکند. اما نه تنها سرنوشت و قضا و قدر با آنها مخالفت میکند بلکه بدجنسی مردمان نیز که در شخصی بنام شاهزاده «سانستانا» Sanstanaca تجلی میکند آنها را آزار میدهد. شاهزاده دلیاخته «واسانتاسنا» از کسانی است که بعلمت داشتن طلای فراوان خود را بر تراشه میدانند. خودخواه و ستمگر است. روزی «واسانتاسنا» از بیم شاهزاده که دنبالش کرده است بخانه شاروداتا پناه میبرد و به بهانه اینکه ممکنست دزدان دارائیش را بر بایند جواهرات خود را نزد او باعانت میکندارد. این جواهرات دزدیده میشود و شاروداتا برای تلاقی کردن بند گران قیمتی را که آخرین سرمایه اوست برای واسانتاسنا میفرستد. واسانتاسنا برای آگاه ساختن شاروداتا از پیداشدن جواهرات نزد او میرود و بعلمت طوفان و باران شدید ناچار میشود که شب را در خانه شاروداتا بصبیح رساند.

بامدادان شارودانا بسوی باغ شاهی میرود و به واسانتاسنا قول میدهد که کالسهه ای بدنبال او خواهد فرستاد. در همین موقع کالسهه شاهزاده جلوی منزل شارودانا میرسد و «واسانتاسنا» بکمان اینکه این کالسهه شاروداتا است که دنبالش آمده سوار آن میشود و بدام میافتد. کالسهه او را بیباغ شاهزاده میبرد

اما وازشها و وعده های شاهزاده در او اثر نمیکند و واساتاسنا لکدی بصورت شاهزاده میزند. شاهزاده که ازشدت خشم دیوانه شده دختر را خفه میکند و بشتاب خود را بمحکمه رسانده شاروداتارا متهم بقتل میکند. در این هنگام چوپان جوانی برای فرار از شهر سوار کالسکه شاروداتا میشود؛ این شبان را مأمورین پادشاه دنبال میکنند. زیرا ستاره شناسان گفته بودند که شبان جوانی جانشین پادشاه خواهد شد. دادرسان شاروداتارا بمحکمه دعوت میکنند. او که از مرگ معشوقه اش آگاه شده از خود دفاع نمیکند و محکوم میشود. موقع اعدام فرامیرسد ولی جلاد بادیدن «واساتاسنا» که آرام آرام نزدیک میشود، دست نکشیدارد. «واساتاسنا» فقط بیهوش شده بود و شاهزاده از ترسی که داشت او را مرده میانگاشت. در این هنگام انقلابی رخ میدهد. فرمانروای ستمگر کشته میشود و چوپان جوان، آنچنانکه ستاره شناسان پیش بینی کرده بودند بسلطنت میرسد. فرمانروای جدید شاروداتارا حکمران یکی از استانها میکند و به «واساتاسنا» عنوان «زن نجیب» و «همسرقانونی» اعطا میکند.

«کالسکه سرخ» از نظر نشان دادن زندگی اجتماع بورژوازی میان همه نمایانها های هندی بی همتا است. در آن از موجودات خارق العاده و جنگلهای اسرار انگیز خبری نیست. بلکه زندگی پرسرو صدای يك شهر و مردم آن باتمام خوبیها و بدکاریهایشان در آن نمایانده شده است. بدون شك «کالسکه سرخ» میان درام های هندی بی نظیر بود اگر «ساکونتالا» Sakuntala اثر شاعر دیگری بنام kalidasa با آن رقابت نمیکرد.

\*\*\*

«ساکونتالا» ی زیبا در صومعه دور افتاده و فراموش شده ای بزرگ میشود. او از زناشویی يك شاهزاده و يك فرشته بوجود آمده و از زمان تولد به «کانوا» راهبه پیر سبرده شده است. پادشاه «دو زیانتا» Dusianta طی شکار بصومعه میرود و در آنجا عاشق ساکونتالا میشود. این دو با هم عروسی میکنند و پادشاه هنگام رفتن قول میدهد که برای بردن زنش بازگردد. پس از رفتن شاه، مرتاض پیری بصومعه میآید. ولی چون ساکونتالا از او خوب پذیرائی نمیکند خشمگین میشود و او را نفرین میکند که: «مردی که در انتظارش هستی ترا فراموش خواهد کرد، مانند مستی که سخنانی را که هنگام مستی بر زبان آورده بیاد ندارد». دختر از این نفرین بی خبر است، ولی یکی از دوستانش از مرتاض تمنا میکند که دختر را ببخشد و مرتاض راضی میشود که تخفیفی در محکومیت او بدهد، بدین ترتیب: «پادشاه هنگامی از زنش یاد خواهد کرد که نشانی از خود نزد او بیاید» و چون دوستان دختر میدانند که پادشاه انگشتی باوداده خیالشان راحت میشود و پادختر از این ماجری سخنی نمیگویند؛ مدتی میگذرد و از پادشاه خبری نمیشود. دختر به «کانوا» ی پیر، به تمام دختران صومعه، به پرندگان اهلی، بدرختها به گلها

به شبنم‌ها خدا نگهدار میگوید و بنزد پادشاه میرود. پادشاه او را نمی‌شناسد و اصولاً اقامت خود را در صومعه بیاد نمی‌آورد. اندوه ساکونتالا غیر قابل وصف است؛ انگشتری هم که ممکن بود او را نجات دهد بطرز اسرار انگیزی ناپدید میشود. خوشبختانه فرشته‌ای که مادر ساکونتالا است او را نجات داده نزد خود میبرد و تا روز تولد پسرش پنهان میکند.

سالها بعد صیادی انگشتر در شکم یک ماهی می‌یابد و سر بازان آنرا بنزد شاه می‌برند. پادشاه بمحض دیدن انگشتر بیاد عشق دیرین می‌افتد. ولی از دختر اثری نمی‌یابد و برای آسایش وجدانش طی فرماتی خود را « بدر تمام یتیمان » مینامد. در این موقع یکی از خدایان از او مدد میخواهد و پادشاه در جنگی که با شیطانها میکند پیروز میشود و در راه بازگشت اتفاقاً گذارش از سرزمینی می‌افتد که ساکونتالا در آنجا زندگی میکند و در آنجا پسر پنجساله خود و ساکونتالا را می‌یابد.

\*\*\*

شعراى هندى برخلاف همكاران يونانى و اسپانىائى خود هر يك پيش از يك يادواثر بوجود نياورده اند. Kalidassa غير از نمايشنامه نويسى شاعر حماسى سراى بزرگى بوده و منظومه «زندگى راما» از او بسيار معروفست. ولى مهمترين منظومه غنائى او « ابريپام بر » نامدارد و آن زيباترين سرودى است كه عاشقى دردورى دلدار خوانده است. در اين منظومه از رب التوعى سخن ميرود كه بعلت سهل انگارى از سوى خداوند بزرگ محكوم شده است كه يك سال دور از همسرش بر قلّه كوه « راما » بسربرد، در حاليكه همسرش بر قلّه كوه « كالى آسا » زيست ميكند.

چون فصل باران فراميرسد تبديد شده بدبخت با برى گذران پيامى مى سپارد و از او ميخواهد كه دلدارش را از حال وي باخبر كند و تسلى بخشد و براى نشان دادن راهى كه بخانه معشوق ميرود مناظر ابدى سرزمين هند را براى « پيام بر آسمانها » توصيف ميكند. ابر باران دار سرانجام ببالاي سر معشوق او ميرسد و او را مى بيند كه با چشمان اشك آلود و لبانى كه از شدت آه كشيدن پریده رنگ شده روزهاى را كه بديدار معشوق مانده شماره ميكند.

\*\*\*

بجز « Soudraka » و « Kalidassa » شاعر ديگرى بنام « Bhavabruti » كه در قرن هفتم ميزيسته قابل اهميت است. اين سه خداوند شعر و ادبيات هند را ميتوان با شعراى سه گانه يونانى يعنى اشيل ، سوفوكل ، اورپيدد مقايسه كرد. « باهاوا بروتى » آخرين شاعر كلاسيك هند است و سبك او تا اندازه اى خصوصيات دوره تنزل را نشان ميدهد و در حاليكه شعراى قرن پيش توانسته بودند بخوبى از تشریح احساسات و عواطف بر آيند او بيشتر به نقاشى صحنه هاى عظيم و مناظر شكفت انگيز ميپردازد.

اترمهم او « مالاتی و موداوا » ( Malati et Modava ) نامدارد و سرگذشت عشق دو دل‌داده بنام مالاتی و موداوا میباشد که پدرانشان که وزیر پادشاه هند هستند تصمیم بازدواج آنها گرفته اند. البته مشکلات بیشتری پدیدار میشود، ولی سرانجام عشق پیروز میشود. این نکته قابل توجه است که « باهاوا-برونی » ابتکاری در این نمایشنامه نشان داده است و آن موافقت کامل خویشان این دو دل‌داده با عروسی آنها است. زیرا معمولاً درام نویسان بنای کار خود را مخالفت خویشان قرار میدهند و تمام نمایشنامه مصروف نرم کردن دل چون سنگ آنها میشود!

جنبه‌های فلسفی و اجتماعی نمایشنامه های هندی بسیار قوی است. مثلاً در « کالسکه سرخ » قهرمانان مانند قربانیهای جامعه و قوانین و مقررات آن معرفی شده‌اند. تیم های سرنوشت، اتفاق، پیدادگری در بیشتر درام های هندی دیده میشود. مواضع بیشتر نمایشنامه‌ها انتقادی است از رژیم طبقاتی ( Castes ) که جامعه هندی را در وضعی خاص قرار داده است.

در نمایشنامه « ساکونتالا » بیشتر به جنبه های انسانی توجه شده. این اثر میخواهد نشان دهد که دردهای انسانی اصل قابل تشریحی ندارند. « دوزیانتا » پادشاه، بهیچوجه در فراموشی خود مقصر نیست و فقر « شاروداتا » ی نیکوکاری علت است. گونه آلمانی درباره نمایشنامه های هندی میگوید: « اگر گلهای بهاری و میوه های پائیزی را مطالبی، اگر لذت کمال را، آسمان و زمین را خواستاری و اگر میخواهی تمام اینها را بیا یک کلمه درک کنی میگویم: ساکونتالا ». از خواندن نمایشنامه های هندی باین نتیجه میرسیم که قوت روح و روشنائی عقل میتواند ما را به پیروزی برساند. عشق حقیقی و احساسات پاک هیچگاه بی پاداش نمی ماند؛ پایان همه نمایشنامه های هندی امیدبخش است؛ و « عشق پیروزمند » موضوع اصلی همه نمایشنامه های « باهاوا برونی » است.

رتایل جامع علوم انسانی

در اینجا باید از شاعر دیگری بنام Srinasra نام ببریم که دو اثر او بنام « Ratnavali » و « شادی مادها » معروف است. یکی از شاگردان کریشنا بنام Jayadeva اثری دارد بنام: « سرود Govinda » که غزلیات تورات را بیاد میآورد و آن سرگذشت عشقهای کریشنا و « زودا » ی چوپان است. دو منظومه حماسی بزرگ هند یعنی « مهاباراتا » و « رامایانا » نیز منشأ الهام موضوعات بسیاری به نمایشنامه نویسان معروف و باکتم نام بوده است.